

به نام خدا و با سلام خدمت جناب مولانا آقای شهبازی و همه دوستان
ابیاتی از برنامه ۹۳۰ گنج حضور (۳)

گر مراقب باشی و بیدار تو
بینی هر دم پاسخ کردار تو
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۴۶۰

اگر در لحظه باشیم و گذشته و آینده و دانش کهنه و تقلیدی را کنار بگذاریم زندگی پاسخ این تسلیم و توکل را با فضاگشایی و آرامش و سکوت و شادی بی سبب می‌دهد، و اگر مراقب نباشیم و لحظه را از دست بدهیم و در اتفاقات و یا خواسته‌های پی در پی دست و پا بزنیم فضا بسته می‌شود و به درد و قبض گرفتار می‌شویم.

هر که بیدارست، او در خواب‌تر
هست بیدارش، از خوابش بتر
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۰۹

هرچه بیشتر خود را در افکار و چیزها مشغول کنیم و از خود دور شویم بیشتر ناهشیار می‌شویم، بیداری و هشیاری مستلزم توقف افکار مسلسل وار و توقف فعالیت پی در پی ذهنی است زیرا این روندی سطحی است در صورتی که انسان خداگونه روندی عمیق است و این روند عمیق با دست و پا زدن و مقاومت و حرص زدن پدیدار نمی‌شود.

گر نخواهم داد، خود ننمایم
چونش کردم بسته‌دل، بگشایم
رحمتم موقوف آن خوش گریه‌هاست
چون گریست، از بحر رحمت، موج خاست
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۴ و ۳۷۵

زندگی گوشه‌ای از شادی بی سبب را به ما نشان داد تا ما با تسلیم و شکر و رضایت و انداختن بار اضافی و با شناخت مسیرهای خشک کننده به زندگی اجازه دهیم فضا را باز کند. رحمت همیشه در جریان است اما ما خود را در چیزها گم کردیم و به درد افتادیم اما اگر هشیار شویم و عقل خود را بیندازیم رحمت خدا و عقل و هدایت خدا را در می‌یابیم و با زندگی و خرد کل هماهنگ می‌شویم و شادی بی سبب را می‌چشیم.

هست مهمانخانه این تن ای جوان
هر صباحی ضیف نو آید دوان
هین مگو کین مآند اندر گردنم
که هم اکنون باز پرد در عدم
هرچه آید از جهان غیب‌وش
در دلت ضیف‌ست، او را دار خوش
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۴۴ تا ۳۶۴۶

هر فکری یا اتفاقی یا وضعیتی در این لحظه مهمان و پیغامی از خدا است تا ما را متوجه یک همانندگی و بار اضافی و یا یک نقاب و توهم کند تا ما آن را بیندازیم و فضا باز شود. یعنی چه خوشمان بیاید چه نباید باید مهمان نوازی کنیم تا زندگی به ما حقیقت و عمق را نشان دهد، و اگر پیغام را نگیریم و فضا را ببندیم و مقاومت کنیم فضاگشایی را از دست می‌دهیم و ظرفیت ما بسته می‌شود و راه بسته می‌شود، پس هر چه پیش آید را خوش آید و پذیرش داشته باشیم تا زندگی راه را باز کند و ما را زنده کند.

گر بپرآنیم تیر، آن نی ز ماست
ما کمان و تیراندازش خداست
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۶۱۶

اگر ما ذهن را ساکت کنیم و افکار مسلسل وار را دنبال نکنیم فکر سالم در ما خودش را نشان می‌دهد تا عمل سالم از ما سر بزند همچون کمانی که بی حرکت می‌ماند تا زندگی در وقت مناسب تیر را از آن بپراند، پس نیازی به دست و پا زدن و عجله نیست.

خود ندارم هیچ، په سازد مرا
که ز وهم دارم است این صد عنا
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۳۳۴
-عنا: رنج

ما اگر در جهان بدون چسبیدن به چیزها و دیگران و یا افکار زندگی کنیم دچار این همه درد و جنگ و انقباض نمی‌شویم، اما ما فکر می‌کنیم باید داشت و چسبید، باید از همه زیباتر و خوش زبان‌تر و بهترتر باشیم و این ما را به انسانهایی نقاب زده تبدیل کرده و جهانی پلاستیکی و مصنوعی و توهمی و دروغین ساخته. جهانی که نواقص خود را از هم پنهان می‌کنیم و به هم حسادت می‌کنیم و به هم حمله می‌کنیم و یا از هم فرار می‌کنیم. جهانی که با تمسخر و منع و مقایسه سطح همدیگر به نفرتی بزرگ تبدیل شده، اما خدا را شکر که زندگی و بزرگان ما را از این زنجیر قیچی می‌کنند.

بی‌چون تو را بی‌چون کند، روی تو را گلگون کند
خار از کفت بیرون کند و آنگه سوی گلزار شو
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۳۳

اگر ما چون و چرا و تقلاهای خود را در ذهن خاموش کنیم به سکوت و سکون و عمق زندگی زنده می‌شویم و دیگر افکار مسلسل وار و باورها و دردها و حسرت‌ها که جنسی مثل خار دارند نمی‌توانند به ما آسیب بزنند و این یعنی ما به ورای جسم و ذهن رفتیم و از جنس زندگی شدیم و هشیار از هشیاری خود می‌شویم و دیگر جذب چیزها و افکار و دانش و قرین‌ها نمی‌شویم و می‌دانم و ادعا را تسلیم می‌کنیم و به نمیدانمی مثبت تبدیل می‌شویم و این مستلزم شناسایی و پرهیز آگاهانه و صبر عاشقانه است که با تحمل زوری و صبوری از روی طمع فرق دارد و خدا کند انسان‌ها متوجه بیهودگی همانندگی‌ها و چسبیدن‌ها و افکار تقلیدی بشوند تا هشیارانه تسلیم شوند.

چنان گشت و چنین گشت، چنان راست نیاید
مدانید که چونید، مدانید که چندید
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۳۸

زنده شدن به زندگی با عقل من کاذب و تقلیدی و با دانش و دست و پا زدن ما شدنی نیست، با مقایسه سطح خودمان با مولانا و بزرگان و یا کسانی که هنوز من ذهنی دارند شدنی نیست زیرا در هر دو صورت به ذهن می‌رویم و رشته فضاگشایی و تسلیم را از دست می‌دهیم، با ملامت خود و یا دیگران و یا حسرت خوردن به بزرگان نیست، اما با سکوت و تسلیم و در ذهن نرفتن و همراه نشدن با افکار و خواسته‌های من ذهنی زندگی ذهن ما را پاک می‌کند و ما را زنده می‌کند، پس ما نمی‌توانیم خود را اندازه بگیریم.

مشنو تو هر مکر و فسون، خون را چرا شویی به خون؟
همچون قدح شو سرنگون، و آنگاه دردی خوار شو
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۳۳

با افکار مسلسل وار من کاذب و من تقلیدی که نشأت گرفته از انواع ملامت و یا حرص و طمع و حس نقص و خودنمایی و خواسته‌های پی در پی است نمی‌شود ذهن را خاموش کرد، پس خاموش باشیم و به ذهن گوش نکنیم، یعنی تسلیم باشیم و به خدا توکل کنیم و به خرد بی‌نهایت زندگی توکل کنیم و سر من ذهنی را بیندازیم که مستلزم ماندن در لحظه حال و به گذشته و آینده نرفتن است، مستلزم پرهیز و درد هشیارانه با دل و جان و رضایت است و البته پذیرش بی‌چون و چرا و صبر با رضایت.

کی تراشد تیغ، دسته خویش را
رو، به جراحی سپار این ریش را
-مولوی، مشنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۲۲
-ریش: زخم، جراحت

همانطور که تیغ دسته خودش را نمی‌برد ذهن نمی‌تواند خودش را خاموش کند و هر فعالیت او برای این کار مانند مثال دزدیده شدن نور لیزر توسط آب است یعنی هر فکر با من ذهنی هشیاری ما را بیشتر می‌دزدد و این سبب قوت گرفتن من ذهنی است پس بیماری فکر کردن و به درد و بی‌خوابی و افسردگی و جنون افتادن را با تسلیم و تعهد محکم به خدا بسپاریم و هر لحظه برای این تعهد همراه با خدا باشیم و قضا و اتفاقات را که بازی تیغ جراحی زندگیست با جان و دل پذیرا باشیم.

در گردش چوگان او چون گوی شو، چون گوی شو
وز بهر نقل کرککش مردار شو، مردار شو
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۳۳
-نقل: در اینجا طعمه، غذا

قضا و اتفاقات چه در بیرون و چه در درون هدایت خداوند است برای تسلیم ما و خالی شدن مرکز ما و رفتن ما به سوی عمق بی‌نهایت و به سوی شادی بی‌سبب است که این مستلزم بریدن دست و پای خواهش‌های من ذهنی است بریدن دست و پای تقلیدی من ذهنی است و علت درد کشیدن‌های ما مقاومت در برابر زندگی با همین دست و پای من ذهنی است.

چون ز مرده زنده بیرون می‌کشد

هر که مُرده گِشت، او دارد رَشَد
چون ز زنده مرده بیرون می‌کند
نفس زنده سوی مرگی می‌تند
مُرده شو تا مَخْرَجُ الْحَيِّ الصِّمَدِ
زنده‌یی زین مرده بیرون آورد
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴۹ تا ۵۵۱

زندگی روی ما به وسیله قضا و اتفاقات درونی و بیرونی کار می‌کند تا هشیاری و اصل ما را از من ذهنی مرده و توهمی و تقلبی بیرون بکشد و اگر ما متوجه باشیم و مقاومت و تفسیر و تعبیر نکنیم نجات پیدا می‌کنیم و آزاد می‌شویم. پس از هر فرصتی که خدا می‌دهد و در برابر هر اتفاق و یا احساس و یا فکری با صبر و پرهیز و شکر و رضایت به زندگی اجازه دهیم ما را از من ذهنی بیرون بکشد پس متوجه باشیم تا وقتی که در من ذهنی هستیم دور درد و مسئله‌سازی و دشمن‌سازی و تلف شدن می‌چرخیم، پس از هر فرصت حتی به عمد برای کوچک کردن من ذهنی در مواقع خودنمایی، خشم، کینه، قهر، تکبر، طمع، حسادت و دیگر چیزها استفاده کنیم.

با سپاس از همه، علی از تهران